کارشناسان در گفت‌وگو با «ایران» موضوع جنایت‌های خانوادگی را بررسی کردند

روح سرد «قتل» در کالبد گرم «خانواده»

کامران علمدهی
خبرنگار

گروه حوادث/ همان طور که جرم و علت وقوع جرم از نگاه صاحبنظران حقوقی، جامعه‌شناسی و روانشناسی تعاریف مختلفی دارد، آسیب‌شناسی و راهکارهای کاهش جرایم در هرکدام از این اضلاع هم با یکدیگر متفاوت هستند. گاهی جرایم و جنایاتی در جامعه رخ می‌دهد که افکار عمومی را جریحه‌دار می‌کند همانند قتل رومینا دختر ۱۴ ساله به دست پدرش یا قتل بابک خرمدین، خواهر و دامادشان به دست پدر خانواده. بررسی چنین جنایاتی همان اندازه که به لحاظ حقوقی حائز اهمیت است، به لحاظ جامعه‌شناسی و روانشناسی هم بسیار مهم است چراکه به باور بسیاری از کارشناسان حرکت در مسیر حقوقی و قضایی به تنهایی بازدارنده نیست و آسیب شناسی چرایی وقوع جرم می‌تواند دورنمای بهتری در مسیر پیشگیری داشته باشد. اما در این میان سؤال‌هایی مطرح می‌شد از جمله اینکه آیا این گونه قتل‌ها را می‌توان در قالب فرزندکشی قرار داد؟ آیا پرداختن به عناصر ۳ گانه جرایم - مادی، معنوی و قانونی - فقط باید به صورت حقوقی بررسی شوند؟ تبعات انتشار اخبار مستند و غیرمستند (که در پرونده بابک خرمدین به تعدد دیده و شنیده شد)، تا چه حدی می‌تواند به لحاظ روانی تأثیر منفی بر جامعه بگذارد؟ آیا اخبار غیرمستند و به طور کلی انتشار اخبار به صورت عریان و با جزئیات شلیک بر روح جامعه و به تبع آن موجب عادی انگاری و شکستن قبح چنین جرایمی نمی‌شود؟ آیا شیوه اطلاع‌رسانی جنایاتی چنین هولناک آن هم در کمتر از ۲۴ ساعت از دستگیری متهمان پرونده کاری اصولی است؟ و... درباره این مباحث میزگردی با حضور کامبیز نوروزی، حقوقدان و روزنامه نگار، غلامرضا سلیمانی قاضی بازنشسته، استاد دانشگاه و وکیل پایه یک دادگستری و دکتر مجید صفاری نیا رئیس انجمن روانشناسان اجتماعی ایران برگزار کرده‌ایم که ماحصل آن را در ادامه می‌خوانید:

صفاری‌نیا: در حال حاضر خانواده شرایط آرامش دهنده‌ای ندارد. خانواده به عنوان جامعه کوچک نیاز به فکر و تعامل دارد. روانشناسان اجتماعی و جامعه‌شناسان باید وارد عمل شوند و نقش آرامش بخشی را به خانواده بازگردانند.

نوروزی: به‌نظرم سخت‌ترین و پیچیده‌ترین صفحه روزنامه صفحه حوادث است چراکه با کوچک‌ترین اشتباه می‌تواند جامعه را دچار اضطراب منفی کند. گاهی ما دچار استرس و اضطراب می‌شویم اما در مقابل قدرت عمل داریم. مثل خودروهای له شده که برای هشدار به رانندگان در اول جاده‌ها می‌گذارند. این تصویر به من می‌گوید که سرنشینان این خودرو یک خانواده بودند و در اثر یک بی‌احتیاطی دچار حادثه سهمگینی شده‌اند پس قدرت عمل را به من می‌دهد که با احتیاط رانندگی کنم تا دچار سانحه نشوم. وقتی خبر بچه دزدی در ساعات خلوت روز را می‌شنوم قدرت تصمیم‌گیری به من می‌گوید که در ساعات خلوت به فرزندم اجازه خروج از خانه را ندهم. اما در روزنامه‌ها اگر خبری درست نوشته نشود می‌تواند اضطرابی منفی منتقل کند که هیچ کاری از دستم بر نمی‌آید و فقط باید منتظر باشم که آن بلا بر سرم نازل شود مثل اخبار احتمال زلزله در تهران و.... نکته دیگر این است که هم دستگاه پلیس و قضا ولو به دروغ همیشه باید برنده باشد. در فیلم‌های هالیوودی می‌بینید که در هرشرایطی پلیس هیچ گاه شکست نمی‌خورد. در برخی از کشفیات می‌دانیم که متهم تصادفی دستگیر شده اما خبرنگاران طوری می‌نویسند که گویی ۱۵ کارآگاه متبحر متهم را ردیابی و بازداشت کرده‌اند که من معتقدم این روش خوب است و اشکالی هم ندارد چون احساس امنیت را بیشتر می‌کند. اما در برخی از جرایم به لحاظ تبعات روحی و روانی و اجتماعی باید عناصری که موجب جذابیت ژورنالیستی می‌شود حذف شوند. مثل شیوه ارتکاب به قتل و اشاره به جزئیات جنایات باید حذف شود. مثلاً همین پرونده خرمدین دراماتیک‌ترین قسمت ماجرا و خبر همین تکه‌تکه کردن پسر به‌دست پدر بود که تبعات منفی در پی دارد و به اعتقاد من باید بیان این جزئیات از اخبار حذف می‌شد. بی‌تردید در چنین پرونده‌هایی باید در چند جمله ساده خبر را نوشت و از جذابیت‌های ژورنالیستی فاصله گرفت تا موجب عادی انگاری کلماتی که آزاردهنده و ایجاد کننده تبعات منفی است، نشود.

سلیمانی: باید ببینیم درخواست جامعه در این پرونده چیست؟ مهم این است که خواست جامعه جلوگیری از تکرار این جرم است یا فقط مجازات قاتل؟ آیا جامعه می‌تواند بعد از مجازات قاتل مطمئن شود که دیگر چنین جرمی رخ نمی‌دهد؟

در این پرونده ما هنوز خیلی موارد را نمی‌دانیم. احتمال می‌دهیم اقرار این مرد به قتل دامادش هم شاید درست نباشد. اما این قتل از شمار قتل‌های تیپیکال نیست. اصلاً به بحث خانواده هیچ ربطی ندارد. این خانواده بیش از ۵۰ سال قدمت داشته است. آنچه در مباحث بحران خانواده می‌شناسیم در این پرونده مصداق ندارد و در زمره قتل‌های خانوادگی جا نمی‌گیرد. حتی فرزندکشی هم نیست هرچند نسبت قاتل و مقتول فرزندی است اما مؤلفه‌های کلاسیک فرزندکشی را در آن نمی‌بینیم. قاتل سرهنگ بازنشسته ارتش است ۸۱ سال دارد و از طبقه متوسط جامعه است. اطلاعات مختصر در این پرونده به ما می‌گوید احتمالاً دچار تعصبات دینی یا قومی و محلی هم نیست. از طرفی مادر کاملاً تحت فرمان پدر خانواده و مسلوب‌الاراده است. مقتول ۴۷ ساله و تحصیلکرده است. کار هنری می‌کرده حتی به هر دلیل یک پیوند قوی بین خانواده بوده که هنوز در خانه پدری زندگی می‌کرده پس این خانواده از هم پاشیده نیست فقط می‌توانم بگویم این قتل به هیچ عنوان در تیپولوژی قتل‌هایی که ما می‌شناسیم قرار نمی‌گیرد. قتل‌های خانوادگی یا فرزندکشی معمولاً در اقشار فرودست اتفاق می‌افتد. سطح سواد پایین و شرایط متزلزل و خیلی از اوقات پشیمانی بسیار سخت در افراد دیده می‌شود اما در این پرونده این را نمی‌بینیم. مثل پرونده سعید حنایی ما قتل‌های جنسی کم نداریم اما سعید حنایی را نمی‌توان در قتل‌های جنسی قرار داد بلکه موقعیت اجتماعی و امر جنسی فقط یک کاتالیزور می‌شود برای تظاهر اختلالات روانی. پزشکی قانونی در پرونده خرمدین گفته او از نظر روانی سالم است اما غیر متخصصان متعجب هستند که این آدم چطور می‌تواند سالم باشد. پزشکی قانونی فقط گفته او دیوانه نیست و مسئولیت کیفری دارد. پزشکی قانونی فقط دنبال جنون می‌گردد. دنبال اختلالات نمی‌گردد اما در این پرونده‌ها باید بازیگرانش یعنی قاتل، شریکش، مقتول و موقعیت جرم را بشناسیم و تحلیل کنیم. این پرونده‌ها مانند ستاره هالی است و سال‌ها طول می‌کشد چنین موردی پیدا شود پس نیاز به ماه‌ها کار دارد.

● ریشه قتل‌های خانوادگی بویژه فرزندکشی را در چه می‌بینید؟ با توجه به اینکه نمی‌توان با قاطعیت عنوان کرد که این گروه از قتل‌ها اغلب جزئیات و مؤلفه‌های مشابهی دارند آیا می‌توان گفت که ریشه چنین قتل‌هایی سرمنشأ واحدی دارند؟

نوروزی: ما معمولا جرایم خشن را در دو جلوه می‌توانیم ببینیم پاره‌ای از جرایم تیپیکال هستند و موارد مشابه آنها زیاد دیده می‌شود و به عبارتی تکرارپذیرند، اما برخی از جرایم در این الگو قرار نمی‌گیرند و احتمال تکرارشان پایین است. هرچند همه قتل‌ها در نقطه پایینی مشابه یکدیگر هستند و در نهایت یک نفر فرد دیگری را کشته است اما آنچه خصوصیت یک قتل را از قتل دیگری تفکیک می‌کند جزئیات و عناصر شکل دهنده واقعه مانند سن، شغل، جنس، موقعیت طبقاتی، میزان تحصیلات و مشخصات فردی قاتل و مقتول است و البته دسته دیگر، اطلاعات موقعیتی است یعنی قتل در چه موقعیتی اتفاق افتاده است؟ مثل عصبانیت ناشی از ترافیک در تابستان که باعث می‌شود یک راننده با قفل فرمان راننده دیگری را بکشد. در این رابطه باید گفت برخی از موقعیت‌ها تکرارپذیر هستند. بنابراین ما قتل‌ها را براساس شاخص ضریب احتمال تکرار دسته‌بندی می‌کنیم و این ضریب تکرار را براساس مؤلفه‌ها می‌توانیم به دست بیاوریم. بعضی موقعیت‌ها جرم‌زا هستند. به عنوان مثال حاشیه شهرها موقعیت‌های جرم‌زا هستند یا در پاره‌ای از خرده فرهنگ‌ها یک سری ارزش‌ها مسلط است و عمل به آن فرهنگ‌ها تکلیف تلقی می‌شود. مثل قتل‌های ناموسی در جنوب کشور که نمونه زیادی داریم و ضریب احتمال تکرار این گونه قتل‌ها بالاست. یا در قتل رومینا که سال گذشته در شمال کشور رخ داد دختر نوجوانی با پسری از خانه فرار کرد. بنابراین موضوع غیرت و ناموس به عنوان یک محرک باعث شد پدر دست به قتل دخترش بزند. اما یک سری موقعیت‌ها استثنایی هستند. ما می‌توانستیم قتل رومینا را در الگوهای تحلیلی پیش فرض قرار دهیم. اما وقتی مؤلفه‌ها استثنایی هستند ضریب احتمال تکرار پایین می‌آید و نمی‌توانیم این قتل‌ها را درون الگوهای تیپیکال قرار دهیم چراکه منحصر به فرد هستند. شاید سال‌ها بگذرد تا قتلی مشابه اتفاق بیفتد. مانند پرونده اصغر قاتل که در سال ۱۳۰۴ رخ داد اما ۷۰ سال گذشت تا نمونه مشابهش یعنی قتل‌های کودکان به دست بیجه در منطقه پاکدشت رخ داد. پرونده خرمدین به اعتقاد من از موارد کاملاً استثنایی است. این گونه قتل‌ها بیش از آن‌که تابع شرایط محیطی و جامعه شناختی باشند تابع شرایط شخصیتی، خلقی و روانی نقش آفرینان حادثه هستند. البته امر اجتماعی هم دخالت دارد اما معنادار نیست. اگر به مؤلفه‌های این حادثه نگاه کنیم می‌بینیم که در نگاه متعارف نباید احتمال چنین قتلی را در چنین محیطی بدهیم.

● جناب سلیمانی به عنوان فردی که سال‌ها در کسوت یک قاضی دادگستری در دستگاه قضایی حضور داشته‌اید، تحلیل شما در خصوص رفتار متهم اصلی پرونده قتل بابک خرمدین چیست؟ آیا برای کاهش چنین جرایمی و آسیب‌شناسی پرونده‌هایی با مضمون قتل‌ها و خشونت‌های خانوادگی تنها می‌توان به رکن قانونی و به سرانجام رساندن پرونده بسنده کرد؟

سلیمانی: در ابتدا لازم است که به عناصر هرجرم اشاره کنم که مشتمل بر سه عنصر مادی معنوی و قانونی است. در چنین پرونده‌هایی طبیعی است که سیستم قضایی بعد از وقوع جرم درگیر پرونده می‌شود. رکن قانونی که مشخص است و مجرم به مجازات قانونی می‌رسد اما رکن معنوی و انگیزه‌ای - مادی - که باعث شده پدر و مادر دست به قتل فرزندشان بزنند، مؤلفه‌ای است که به طور قطع باید مورد بررسی بیشتری قرار گیرد. به هرحال در پرونده‌ای که پدر خانواده برای ارتکاب به جنایت خودش را محق می‌داند و درباره انگیزه‌اش هم دلایلی چون مشکلات اخلاقی و رفتاری پسر، دختر و دامادش را مطرح می‌کند و بعد هم می‌گوید من آنها را کشتم تا جامعه را اصلاح کنم و با حرکتی قهرمانانه مقابل همه ابراز رضایت و شکر می‌کند، جای تأمل و واکاوی دارد.

● حال اگر مقتول این پرونده فیلمساز نبود و جامعه فرهنگی او را نمی‌شناخت باز هم جامعه به دنبال برخورد با عاملان قتل و آسیب‌شناسی آن برمی‌آمد؟

سلیمانی: فکر می‌کنم اگر مقتول فیلمساز نبود و خبر چنین جنایتی رسانه‌ای می‌شد باز هم جامعه توقع داشت تا همه ابعاد پیدا و پنهان آن مورد بررسی موشکافانه قرار بگیرد. زیرا در زیر پوست این جامعه هزاران بابک خرمدین هست اما آنچه باعث برجسته شدن این پرونده شد و جامعه را متأثر کرد تا واکنش نشان دهد شخصیت اجتماعی مقتول بود. اما حالا باید ببینیم درخواست جامعه در این پرونده چیست؟ تکلیف دستگاه قضایی که مشخص است و روند مرسوم و قانونی خود را طی می‌کند و مجازات قاتل بعد از صدور حکم مشخص می‌شود اما مهم این است که خواست جامعه جلوگیری از تکرار این جرم است یا فقط مجازات قاتل؟ آیا جامعه می‌تواند بعد از مجازات قاتل مطمئن شود که دیگر چنین جرمی رخ نمی‌دهد؟ ضمن اینکه می‌بینیم فاصله قتل رومینا تا قتل بابک خرمدین فقط یک سال است.

● جناب صفاری‌نیا انتشار خبر قتل پسر به دست پدر بدون در نظر گرفتن نام و عنوان افراد شوک عجیبی را در جامعه رقم زد. شما به عنوان یک روانشناس وقوع چنین جنایاتی را که در بستر کانون خانواده رخ می‌دهد و بازتاب پیدا می‌کند چگونه ارزیابی می‌کنید؟

دکتر صفاری‌نیا: این موضوع تازه‌ای نیست. حتی در ادبیات ما هم قصه فرزندکشی و پدرکشی وجود داشته اما نکته قابل تأمل این است که از منظر روانشناسی اجتماعی هر یک از ما می‌توانیم یک قاتل بالفطره باشیم. استانلی میلگرام روانشناس معروف می‌گوید؛ وقتی ژنرال آیشمن (دستیار هیتلر) را در سال ۱۹۶۱ محاکمه می‌کردند این موضوع برایم عجیب بود که چگونه یک نفر کوره آدم‌سوزی درست کرد و عجیب‌تر اینکه از میان ۱۲ طراح این نقشه ۶ نفر دارای مدرک دکترا بودند. بنابراین برای بررسی این ماجرا دست به یک آزمایش زد تا تأثیر شوک در حافظه و یادگیری را دریابد. در این آزمایش دو اتاق درست کرد و در آنها دستگاه شوک با ولتاژهای متفاوت - از کم به زیاد - قرار داد. بعد افراد مورد نظر را روی صندلی می‌نشاند و دستانشان را می‌بست چند سؤال از آنها می‌کرد اگر نمی‌توانستند درست جواب دهند به آنها شوک وارد می‌کرد و پاسخ اشتباه در سؤالات اول با کمترین ولتاژ آغاز می‌شد و با پاسخ‌های غلط بعدی ولتاژها بیشتر و خطرناک‌تر می‌شد که نتیجه این آزمایش خیلی عجیب بود ۶۴ درصد آزمودنی‌ها تا شوک خطرناک پیش رفتند در صورتی که قبل از این آزمایش استانلی از روانپزشکان پرسیده بود چه تعداد ممکن است تا شوک آخر بروند که آنها گفته بودند یک درصد اما ۶۴ درصد تا بالاترین مرحله پیش رفتند و این نشان داد هر یک از ما در وجودمان یک آیشمن مخفی داریم. در این پرونده نیز موضوع شخصیتی است و جنبه اجتماعی کمتری دارد. امروزه نقش آرامش‌بخشی خانواده کمتر شده است. خانواده محل ایجاد ایمنی و اعتماد به نفس است. ببینید ما برای اینکه کسی بتواند رانندگی کند به او آموزش می‌دهیم و بعد از گرفتن آزمون به او مجوز رانندگی می‌دهیم اما چرا برای بچه‌دار شدن به پدر و مادران آموزش و مجوز نمی‌دهیم؟ در این پرونده براساس اطلاعات اولیه‌ای که داریم می‌بینیم که پدر نظامی بوده ۱۷ سال به دلیل مأموریت شغلی و حضور در جنگ از خانواده فاصله داشته و در اقدامی عجیب نام فامیلی خود را بدون توجیهی منطقی تغییر داده است و از صحبت‌هایش متوجه می‌شویم که این پدر شخصیتی شبیه به اعضای داعش دارد. فردی سرد و سخت و بی‌عاطفه که مثل داعش آدم می‌کشد و فقط به استناد مسائل اعتقادی و اخلاقی و هرگز هم احساس گناه یا عذاب وجدان نمی‌کند. از سوی دیگر همسرش به تبع زن بودنش دچار جنون دوتایی است. به اصطلاح مثل دایی جان ناپلئون و مش قاسم که فقط رفتارها و اعمال همسرش را تأیید می‌کند. در حال حاضر خانواده شرایط آرامش دهنده‌ای ندارد. خانواده به عنوان جامعه کوچک نیاز به فکر و تعامل دارد روانشناسان اجتماعی و جامعه شناسان باید وارد عمل شوند و نقش آرامش بخشی را به خانواده بازگردانند. در این پرونده می‌بینیم که خواهر خانواده ۳ سال نبوده و کسی نبودنش را پیگیری نکرده است. پدر متحجر، ضد اجتماع و ضد خانواده است و ملی و مذهبی نیست. این پرونده خیلی خاص است مهم اینکه یک عده متخصص از جمله بازپرس، روانشناس، جامعه‌شناس و متخصصان حقوق خانواده باید ساعت‌ها با این افراد مصاحبه کنند تا بتوانند دستورالعمل دربیاورند و مشکلات خاص را پیدا کنند.

● پزشکی قانونی در نخستین بررسی‌ها عنوان کرده این مرد و همسرش سالم هستند آیا با یک یا دو جلسه معاینه می‌توان با صراحت چنین نظری داد؟

نوروزی: نخست، نکته‌ای را باید یادآوری کنم و آن این است که ما دوست داریم بگوییم همه چیز را می‌دانیم. معرفت بشری با دانستن تولید نشده بلکه با کلمه نمی‌دانم تولید شده است. در این پرونده ما هنوز خیلی موارد را نمی‌دانیم. احتمال می‌دهیم اقرار این مرد به قتل دامادش هم شاید درست نباشد. اما این قتل از شمار قتل‌های تیپیکال نیست. اصلاً به بحث خانواده هیچ ربطی ندارد. این خانواده بیش از ۵۰ سال قدمت داشته است. آنچه در مباحث بحران خانواده می‌شناسیم در این پرونده مصداق ندارد و در زمره قتل‌های خانوادگی جا نمی‌گیرد. حتی فرزندکشی هم نیست هرچند نسبت قاتل و مقتول فرزندی است اما مؤلفه‌های کلاسیک فرزندکشی را در آن نمی‌بینیم. قاتل سرهنگ بازنشسته ارتش است ۸۱ سال دارد و از طبقه متوسط جامعه است. اطلاعات مختصر در این پرونده به ما می‌گوید احتمالاً دچار تعصبات دینی یا قومی و محلی هم نیست. از طرفی مادر کاملاً تحت فرمان پدر خانواده و مسلوب‌الاراده است. مقتول ۴۷ ساله و تحصیلکرده است. کار هنری می‌کرده حتی به هر دلیل یک پیوند قوی بین خانواده بوده که هنوز در خانه پدری زندگی می‌کرده پس این خانواده از هم پاشیده نیست فقط می‌توانم بگویم این قتل به هیچ عنوان در تیپولوژی قتل‌هایی که ما می‌شناسیم قرار نمی‌گیرد. قتل‌های خانوادگی یا فرزندکشی معمولاً در اقشار فرودست اتفاق می‌افتد. سطح سواد پایین و شرایط متزلزل و خیلی از اوقات پشیمانی بسیار سخت در افراد دیده می‌شود اما در این پرونده این را نمی‌بینیم. مثل پرونده سعید حنایی ما قتل‌های جنسی کم نداریم اما سعید حنایی را نمی‌توان در قتل‌های جنسی قرار داد بلکه موقعیت اجتماعی و امر جنسی فقط یک کاتالیزور می‌شود برای تظاهر اختلالات روانی. پزشکی قانونی در پرونده خرمدین گفته او از نظر روانی سالم است اما غیر متخصصان متعجب هستند که این آدم چطور می‌تواند سالم باشد. پزشکی قانونی فقط گفته او دیوانه نیست و مسئولیت کیفری دارد. پزشکی قانونی فقط دنبال جنون می‌گردد. دنبال اختلالات نمی‌گردد اما در این پرونده‌ها باید بازیگرانش یعنی قاتل، شریکش، مقتول و موقعیت جرم را بشناسیم و تحلیل کنیم. این پرونده‌ها مانند ستاره هالی است و سال‌ها طول می‌کشد چنین موردی پیدا شود پس نیاز به ماه‌ها کار دارد.

● با توجه به نظر هر ۳ نفر شما مبنی بر اینکه برای آسیب‌شناسی چنین پرونده‌هایی به ساعت‌ها، روزها و حتی ماه‌ها روانشناسی نیاز است و نمی‌توان با چند ساعت صحبت کردن در مورد وضعیت پرونده و چگونگی وقوع قتل‌ها اظهارنظری کرد، آیا این شیوه قضایی درست است که پس از ۲۴ ساعت از انتشار خبر قتل عده‌ای خبرنگار در مقابل متهم قرار بگیرند و بتوانند هرسؤالی که به ذهنشان می‌رسد از متهمان بپرسند و بر اساس حرف‌های غیرمستند بر حواشی و شایعات دامن زده شود. ضمن اینکه کمکی هم به مقوله آسیب‌شناسی پرونده و رازگشایی از ابعاد پنهان ماجرا نمی‌کند؟

نوروزی: این آدم احساس می‌کند کار برجسته‌ای انجام داده است. اشتباه بسیار بزرگ دادسرا این است که خبرنگاران را با دوربین و ضبط صوت به اتاق بازجویی راه می‌دهد تا با این آدم مصاحبه کنند. در حالی که آنها نمی‌دانند با چه کسی مصاحبه می‌کنند. در نتیجه به متهم ۸۱ ساله، حس و توهم قهرمانی القا می‌شود. اشتباه دوم را خبرنگاران آموزش ندیده مرتکب شدند و روزنامه‌هایی که خبر را منتشر کردند. چراکه به این متهم حس قدرت دادند و این موضوع سبب می‌شود تا در روند تحقیقات تأثیر منفی بگذارد.

سلیمانی: من یک سؤال دارم؛ آیا ممکن است در این پرونده پدر پوششی برای مجرمی دیگر باشد؟ اینکه پدر خودش را فدای مجرمی دیگر کند؟! فرض محال که محال نیست شاید مادر خودش را فدای مجرم دیگری کرده باشد. پدر و مادر بدون اینکه پرونده وارد تحقیقات فنی شود و به محض اینکه پلیس زنگ خانه را می‌زند اقرار می‌کنند و می‌گویند ما کشتیم. چرا؟!

اما در مورد خبرنگاری که وارد دادسرای جنایی می‌شود حتماً باید آموزش دیده باشد در پرونده نجفی - شهردار اسبق - می‌بینیم که خبرنگار صدا و سیما به راحتی اسلحه‌ای را که قتل با آن رخ داده در دست می‌گیرد. در حالی که دادسرا و متخصصان به اثر انگشت روی اسلحه و گلوله برای بررسی جرم نیاز دارند. در این پرونده هنوز زود است که نظر بدهیم. شاید پدر بخواهد یک مجرم نزدیک به خودش را پوشش دهد. می‌گوید من عمر خودم را کرده‌ام و قتل را گردن می‌گیرم. در صورتیکه کشتن و قطعه قطعه کردن چنین بدنی ساده نیست. دیدن خون فرزند توسط مادر ساده نیست. شوکه شدن شاید اینجا کاربردش مشخص شود.

● جناب صفاری‌نیا به لحاظ روانشناسی انتشار این مطالب در رسانه چه تبعاتی دارد؟ آیا انتشار این اخبار می‌تواند موجب عادی‌انگاری و شکستن قبح چنین جرایمی شود؟

صفاری‌نیا: بله به طور قطع، انتشار این اخبار می‌تواند تبعات نگران‌کننده و شوک‌آوری برای جامعه داشته باشد. چون همان‌طوری که پیش‌تر هم گفتم پرونده خاص است. می‌تواند قبح قضیه را از بین ببرد. می‌تواند برای کسانی که در این پرونده کشته شده‌اند انگ ایجاد کند. اضطراب را مضاعف کند. نگرانی جوان‌ها را بیشتر کند. این فکر را در ذهن بعضی‌ها بخصوص افرادی که وسواس فکری دارند بپروراند و قصه‌سازی کنند.

● آیا گفت‌وگوی خبرنگاران با متهم ۲۴ ساعت بعد از جنایت مرسوم است؟ با توجه به اینکه به نوعی هیجانات و اظهار نظرهای احساسی هم در این گفت‌وگوها دیده می‌شود.

سلیمانی: این موضوع در اختیار و صلاحدید مقام قضایی است. ممکن است که یک مقام قضایی با انتشار اخبار به این نحو مخالف باشد و مقام دیگری مشکلی با این رویکرد نداشته باشد.

نوروزی: وقتی یک متهم دستگیر می‌شود یا در اختیار آگاهی است یا دادسرا، باید در ابتدا پرسید که چه کسی چنین خبر تلخ و تکان دهنده‌ای را قبل از تحقیقات تکمیلی و بدون در نظر گرفتن بسیاری از موارد در اختیار رسانه‌ها قرار داده تا چنین شوکی بزرگ به جامعه وارد کند. این یک اشکال است. ضمن اینکه متهم وقتی در شرایط خاصی قرار می‌گیرد ممکن است اطلاعات نادرستی را در اختیار دستگاه قضایی قرار دهد. حتی فکر می‌کند می‌تواند جلب توجه یا ترحم کند به همین دلیل ممکن است اطلاعات غلطی را هم ارائه دهد. یا القای همان حس قهرمانی که در عکس‌های منتشر شده از متهم به وضوح دیده می‌شود.

سلیمانی: در تأیید حرف‌های جناب نوروزی باید بگویم که حتی ممکن است قاتل اصلی احتمالی بتواند از اظهارات متهم خط بگیرد و بداند وضعیت رسیدگی به پرونده در کدام مرحله است.

نوروزی: بنابراین بهترین کار این است که دادسرا خودش متولی انتشار اخبار بدون واسطه باشد. به طوری که توضیحات را در حد لازم و اطلاع‌رسانی درست انجام دهد و بدون اشاره به جزئیات مشمئزکننده مخاطبان را در جریان قرار دهد و در نهایت هم اعلام کند که پرونده در حال طی کردن مراحل مقدماتی است. البته در نظر داشته باشیم که خبرنگار هم در این میان به دنبال تولید خبر است و تمام تلاشش را می‌کند تا از خبرنگاران دیگر رسانه‌ها عقب نماند. این روال باعث می‌شود برخی از خبرنگاران بر اساس هیجانات دست به انتشار مطالبی بزنند که شاید واقعیت هم نداشته باشد که نمونه آن هم انتشار گفت‌وگو با دوست خواهر بابک خرمدین بود. البته این هیجانات فقط مختص به خبرنگاران نیست و ما هم به‌عنوان کارشناسان در مواجهه با چنین حوادثی هیجانی رفتار می‌کنیم و مدام می‌خواهیم از استدلال‌مان ولو به غلط دفاع کنیم. اما باید از این زاویه به قضیه نگاه کنیم که به‌طور کلی در باره انتشار چنین اخباری از سوی عوام صحبت نمی‌کنیم بلکه درباره مجموعه‌ای بزرگ به اسم دادسرا با افراد تحصیلکرده و باتجربه صحبت می‌کنیم. از روزنامه نگاری صحبت می‌کنیم که حرفه‌ای است و انتظار بیشتری از او می‌رود که اخبار را براساس هیجانات منتشر نمی‌کند و از کارشناسانی صحبت می‌کنیم که دانشگاهی و پژوهشگر و دست به‌قلم هستند. در مقابل چنین پدیده‌هایی نباید همانند عموم مردم عمل کنیم. باید تحلیل و تأمل کنیم تا به بیان درستی برسیم.

● انتشار اخبار اینچنینی شاید در مرتبه اول و دوم و سوم قدری تلخ و تکان دهنده باشد اما با تکرار و مرور زمان ممکن است در جامعه بستری را برای عادی انگاری جنایت و شاید حتی قهرمان‌سازی فراهم کند و دیگر مردم از شنیدن خبرهایی نظیر قتل رومینا و بابک خرمدین شوکه نشوند. به عنوان جرم‌شناس و حقوقدان چه راهکاری را برای عادی نشدن چنین اخباری در جامعه پیشنهاد می‌کنید؟

سلیمانی: به‌نظرم وقوع قتل و جنایت در جامعه هرگز عادی انگاری نمی‌شود.

● ولی ما بخصوص در این پرونده دیدیم که بعد از چنین جنایت هولناکی فضای مجازی پر از طنزهای پدر و فرزندی می‌شود. در موضوع قتل هم بحث من این نیست که بعد از چند مرتبه انتشار اخبار قتل‌های خانوادگی در خانواده‌ها شاهد قتل‌های فزاینده‌ای خواهیم بود، بلکه فکر می‌کنم بعد از تداوم اخبار اینچنینی دیگر شوک و حیرت و تلخکامی وجود نخواهد داشت و از منظر اجتماعی به تبعات منفی متعددی می‌رسیم.

نوروزی: البته طنز خودش یک واکنش روانی است.

سلیمانی: بله. من فکر می‌کنم اگر خبرنگاران این حوزه آموزش‌های لازم را دیده باشند، می‌توانند به گونه‌ای اخبار را منتشر کنند که به قول شما شنیدن چنین حوادثی باعث تبعات منفی روحی و روانی مردم عام نشود. شما آخرین باری که اخبار سیندرلایی شنیدید کی بوده؟ اصلاً چند بار اخباری در این مورد شنیده‌اید که نامادری کودکی را کشته باشد؟ می‌دانید که اگر اخبار قتل کودکان به‌دست نامادری‌ها منتشر شود و بازتاب پیدا کند چقدر نگاه جامعه به همسر دوم برای مردهایی که از همسر اول‌شان فرزندانی دارند منفی می‌شود؟! به‌همین خاطر جلوی انتشار آن گرفته می‌شد چراکه ممکن است چنین حوادثی رخ بدهد اما همه‌گیر نیست بنابراین نباید با انتشار آن در خانواده‌ها اضطراب و منفی نگری ایجاد کرد. چند سال پیش پرونده‌هایی داشتم که افراد بدهکار سرنگ آلوده به ویروس ایدز را از مبتلایان می‌گرفتند و به طلبکاران‌شان می‌زدند. اما اجازه انتشار آن را ندادم چون می‌دانستم این موضوع تبعات منفی دارد و ممکن بود بدآموزی داشته باشد و همه‌گیر شود.

نوروزی: به‌نظرم سخت‌ترین و پیچیده‌ترین صفحه روزنامه صفحه حوادث است چراکه با کوچک‌ترین اشتباه می‌تواند جامعه را دچار اضطراب منفی کند. گاهی ما دچار استرس و اضطراب می‌شویم اما در مقابل قدرت عمل داریم. مثل خودروهای له شده که برای هشدار به رانندگان در اول جاده‌ها می‌گذارند. این تصویر به من می‌گوید که سرنشینان این خودرو یک خانواده بودند و در اثر یک بی‌احتیاطی دچار حادثه سهمگینی شده‌اند پس قدرت عمل را به من می‌دهد که با احتیاط رانندگی کنم تا دچار سانحه نشوم. وقتی خبر بچه دزدی در ساعات خلوت روز را می‌شنوم قدرت تصمیم‌گیری به من می‌گوید که در ساعات خلوت به فرزندم اجازه خروج از خانه را ندهم. اما در روزنامه‌ها اگر خبری درست نوشته نشود می‌تواند اضطرابی منفی منتقل کند که هیچ کاری از دستم بر نمی‌آید و فقط باید منتظر باشم که آن بلا بر سرم نازل شود مثل اخبار احتمال زلزله در تهران و.... نکته دیگر این است که هم دستگاه پلیس و قضا ولو به دروغ همیشه باید برنده باشد. در فیلم‌های هالیوودی می‌بینید که در هرشرایطی پلیس هیچ گاه شکست نمی‌خورد. در برخی از کشفیات می‌دانیم که متهم تصادفی دستگیر شده اما خبرنگاران طوری می‌نویسند که گویی ۱۵ کارآگاه متبحر متهم را ردیابی و بازداشت کرده‌اند که من معتقدم این روش خوب است و اشکالی هم ندارد چون احساس امنیت را بیشتر می‌کند. اما در برخی از جرایم به لحاظ تبعات روحی و روانی و اجتماعی باید عناصری که موجب جذابیت ژورنالیستی می‌شود حذف شوند. مثل شیوه ارتکاب به قتل و اشاره به جزئیات جنایات باید حذف شود. مثلاً همین پرونده خرمدین دراماتیک‌ترین قسمت ماجرا و خبر همین تکه‌تکه کردن پسر به‌دست پدر بود که تبعات منفی در پی دارد و به اعتقاد من باید بیان این جزئیات از اخبار حذف می‌شد. بی‌تردید در چنین پرونده‌هایی باید در چند جمله ساده خبر را نوشت و از جذابیت‌های ژورنالیستی فاصله گرفت تا موجب عادی انگاری کلماتی که آزاردهنده و ایجاد کننده تبعات منفی است، نشود.

در این پرونده ما هنوز خیلی موارد را نمی‌دانیم. احتمال می‌دهیم اقرار این مرد به قتل دامادش هم شاید درست نباشد. اما این قتل از شمار قتل‌های تیپیکال نیست. اصلاً به بحث خانواده هیچ ربطی ندارد. این خانواده بیش از ۵۰ سال قدمت داشته است. آنچه در مباحث بحران خانواده می‌شناسیم در این پرونده مصداق ندارد و در زمره قتل‌های خانوادگی جا نمی‌گیرد. حتی فرزندکشی هم نیست هرچند نسبت قاتل و مقتول فرزندی است اما مؤلفه‌های کلاسیک فرزندکشی را در آن نمی‌بینیم